

تورم قانون قداست قانون را از بین می برد

خلاصه مقاله

قانونگذار نباید بیشتر از ظرفیت پذیرش جامعه قانون وضع کند. وضع چنین قوانینی می تواند بر روابط میان قانونگذار و جامعه اثر تخریبی گذارده و تمامی حلقه های زنجیره از لایه های میان نظم تحکمی و اقتضای را برهم ریزد، بطوریکه با چنین وضعی ارزش و قداست قانون از بین می رود و قانونگذار بیش از پیش ناچار است به تحکم و فرمان غیر قابل اجرائتی شود.

جامعه می شود.

ملاحظه می کنید که چه طوفان خطرناکی در مقابل قانونگذاری است که بیشتر از حد ظرفیت پذیرش مردم قانونگذاری می کند؟! شاید بهترین پیشنهادی که می توان به چنین قانونگذاری کرد آن باشد که هر چه سریعتر این قوانین غیرقابل جذب را از مدار ارتباط خود با مردم حذف کند تا بیش از این ضرر و خسارت به وی تحمیل نشود. همانطور که گفتیم این همیشه قانونگذار است که متضرر اصلی است و بعد مردم. در مثال اول این مطلب

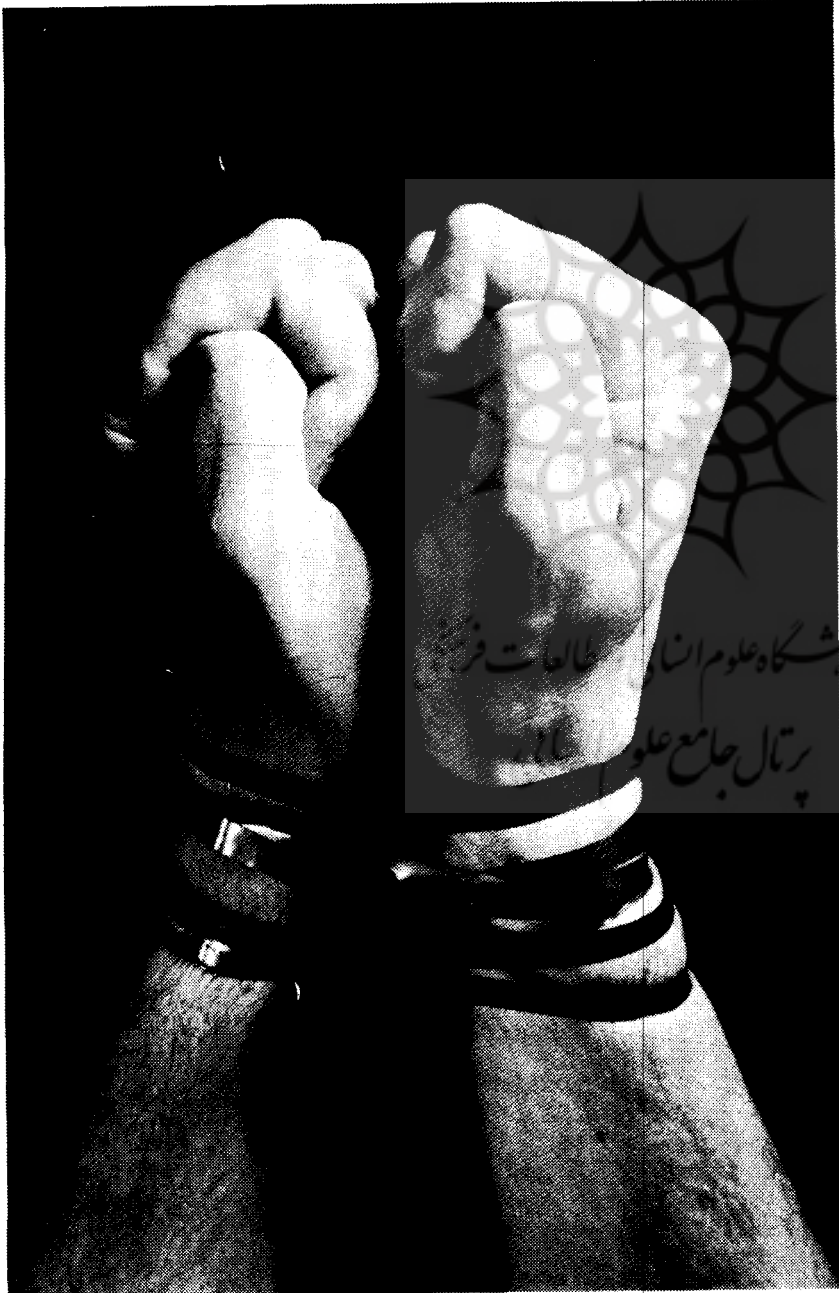
اصلی آن همان قانونگذار است، نه کس دیگری. چرا که افت قداست قانون به افت معنوی وی می انجامد و منجر به بروز رابطه های مادی و تحکمی بیشتری میان وی و

نوشته محسن قانع بصیری

چندی پیش در مقابل فردی حاطی در عرصه رانندگی در ترافیک شلوغ عکس العملی طبیعی برای اعلام خطای وی ابراز کردم و متأسفانه با برخورد تند وی روبرو شدم، عین این حادثه برای بسیاری از خوانندگان اتفاق افتاده است و شاید برخی از آنها از خود سؤال کرده اند که چرا باید فردی حاطی خود را مخق در انجام خطای خود بداند و حتی با حالتی تهاجمی با این مسئله برخورد کند؟ آیا وی نسبت به این خطا ناآگاه است؟ یا می داند که چه می کند و مخصوصاً دست به این کار می زند؟ آیا وی می خواهد با انجام این خطا و دنباله رفتاری آن یعنی تهاجم، پیامی را به محیط خود برساند؟ و خلاصه سؤال علمی در مقابل این حادثه شاید چنین باشد که بگوئیم، چرا رعایت قانون که مهم ترین رکن حرکت برای تحول در قانون یعنی توسعه است توسط برخی از شهرنشینان انجام نمی شود و در موارد بسیاری تهاجم را نیز شاهدی هر روزه هستیم. برای جواب به این سؤال بگذارید در ابتدا یک اصل اجتماعی را که موضوع آن به تنظیم رابطه حکومت با مردم باز می گردد ارائه دهیم:

آیا می توان بیشتر از ظرفیت پذیرش اجرای یک سیستم قانون وضع کرد؟ به نظر می رسد جواب از نقطه نظر عقلانی منفی باشد، چرا که مهم ترین ارزش قانون هنگامی هویدا می شود که جامعه نسبت به اجرای آن حساس باشد و در این شرایط هر حکومتی همیشه در حد ظرفیت جامعه قانون تنظیم و ارائه می کند، اگر یک حکومت بیشتر از ظرفیت اجرای جامعه قانون وضع کرد، این بدان معنی است که اکثر مردم بی آنکه خودشان بخواهند نسبت به آن قانون مجرم محسوب می شوند. حال اگر وضع به صورتی شد که قانونگذار بر روی قانون خود تأکید بسیار کرد، تمام رابطه طبیعی وی با مردم تخریب شده و نوعی رابطه غیر طبیعی محصول این وضعیت خواهد شد، رابطه ای که تماماً براساس نیروی تحکم و فیزیکی خواهد بود. به محض آن که این نیرو از مدار این رابطه غیر طبیعی حذف شود و یغایب باشد جرم آشکار می گردد. دوگانگی حاصل طبیعی وضعیتی است که ما آن را تحمیل بیشتر از ظرفیت قانون به جامعه نام می گذاریم.

اثر دیگر این تحمیل آن است که قداست و ارزش قانون از جامعه حذف می شود و رفتار طبیعی سرافکنندگی، هنگام تخطی از قانون مشاهده نمی شود. و این نکته بسیار خطرناک است. در حقیقت ضررکننده



فساد از تبعات تحمیل قانون بلا اجراست.

می‌توان یکی از اثرات طبیعی چنین حالتی را مشاهده کرد. هنگامیکه فردی می‌داند که با این مخارج گران تخطی از قوانین رانندگی ممکن است تمام هستی وی را از بین ببرد (چون در این کشور اتومبیل یک سرمایه است) پس چرا با چنین تهاجمی در مقابل فردی که به وی هشدار می‌دهد قرار می‌گیرد؟ آیا اگر فی‌المثل اینجانب پلیس بودم باز هم چنین می‌کرد؟ جواب روشن است، خیر. پس در پشت این حادثه اثر تحمیل قوانین غیرقابل اجرا را بر روی قوانینی که باید اجرا شوند ملاحظه می‌کنیم، و این نکته مهم آخری است.

از نظام تحکیم تا نظام اقتاع

در مسیاب فرهیختگان رشته نظامی‌گری، ضرب‌المثلی است بدین مضمون که؛ «آنگاه که سیاستمداران نتوانند مشکلی را در حوزه اجتماعی حل کنند، به سراغ نظامیان می‌آیند.» البته این گرایش بی‌علت هم نیست. در قلمرو اجتماعی هر نظامی که پشتوانه‌اش نیروی آگاهی نباشد، به ناچار برای بقای خود به سراغ نیروی فیزیکی می‌رود. این نکته را حتی در تربیت فرزندانمان نیز می‌توانید نظاره کنید، در آغاز آنچه مؤثر است، اقتداری تحکیمی است که به مدد نیروی فیزیکی و نوعی ترس استوار است، نکن - بکن، نرو - برو، بنشین - باشو و از این قبیل فرامین تحکیمی آغاز به تربیت است. شاید بتوان چنین ادعا کرد که تربیت ناچار است که در آغاز خود همیشه به سراغ تحکیم و نیروی فیزیکی بروی و درونی (ترس) رود. اما این تازه آغاز کار است. بعد باید دست به نوعی جانشینی زد، تا نیروی واقعی انسانی و بلوغ سربرکنند، بدین معنی که باید اقتاع و منطق را جانشین تحکیم و زور کرد، و این به مدد عقل و آموزش آن آغاز می‌شود.

تربیت بهمان اندازه که به تحکیم و نیروی‌های پشتوانه آن نیازمند است، بهمان اندازه نیز باید به سرعت این نوع از نظم حاصل از تحکیم را به نظم حاصل از آگاهی تبدیل کند. پس نیروی سیاسی یا همان نظم تحکیمی نوعی نظم میانی و واسط است و نمی‌توان به آن اتکاء دراز مدت داشت، چراکه فقدان نظم معطوف به آگاهی، به سهولت تکامل اجتماعی را از دسترس خارج می‌کند و پدیده تکامل دانش و تکنولوژی آنگاه انجام پذیر است که مدار ارتباط فرد و جامعه از قانون - ترس به اطلاعات - آگاهی تبدیل شود.

این مقدمه را از آن روی نوشتیم تا به خواننده نشان دهیم که، اولاً قانون پشتوانه نظم است و در ثانی همین

قانون برای اجرای خود باید تبدیل به آگاهی اجتماعی شود. اما برای این کار زمانی لازم است که ما آن زمان را زمان تحکیم می‌نامیم. نیاز به همین زمان است که معمولاً سیاستمداران را به نظامیان نیازمند می‌کند، در حقیقت ابزار قدرت سیاستمدار دو نیروی اجتماعی است، یکی نظامی و دیگری آموزشی - تکنولوژیک و یا فرهنگی. هر چه سیاستمدار از حوزه اثر قدرت‌های فرهنگی - آموزشی دور شود ناچار است به حوزه قدرت فیزیکی و نظامی‌گری برای ایجاد نظم روی آورد. پس تنظیم رابطه میان نظامی‌گران و فرهیختگان اولین و مهم‌ترین دغدغه سیاستمدار برای ایجاد نظم و تبدیلات نظم تحکیمی به اقتاعی است. در مدار این روابط است که می‌توان روابط میان فرد و جامعه را تبدیل به فرآیند آگاهی - اطلاعات کرده و زمینه اصلی و مهم توسعه اجتماعی را فراهم ساخت. می‌دانید که بدون این رابطه، توسعه اجتماعی امکان‌ناپذیر است.^۱

بهر تقدیر اولین نتیجه مهم ما در این مقاله چنین باید خلاصه شود که یک سیاستمدار برای تدوین قانون تا اجرا و قضاوت آن ناچار است که در میان دو نیروی انتظامی و فرهنگی قرار گیرد، بطوریکه دائماً نقش اول بیرنگ و نقش دوم پررنگ و برجسته‌تر گردد. بطوریکه دائماً نظم تحکیمی به نظم اقتاعی تبدیل شود.

روند تبدیل نظم تحکیمی به اقتاعی

اما نکته مهم آن است که تمامی این مدارات قانونگذاری، اجرا و قضاوت یا بهینه‌سازی اجرا باید در خدمت ایجاد نوعی آگاهی قرار گیرد که بتواند میان فرد و جامعه تنظیم رابطه کند. بدین معنی که اگر این مدارات نتوانند به سرانجام نوعی تنظیم رابطه میان فرد و جامعه بر مدار آگاهی شوند، تمامی اهداف معنوی این حرکات از چرخه این تبدیلات خارج شده و اهداف مادی نظیر تمرکز شدید قدرت سیاسی و یا اقتصادی از نوع دلالتی برجسته خواهند شد. بگذارید موضوع را اندکی بیشتر بشکافیم. برای این مهم باید یک روند کامل تبدیل نظم تحکیمی به اقتاعی را دنبال کنیم:

در مرحله اول پژوهش و تدوین قرار دارد، در این مرحله قانونگذار یک روند کامل ایجاد نظم را تدوین می‌کند. در آغاز وی باید به این نکته توجه داشته باشد که ابزارهای ایجاد نظم جدید و تبدیل آن به آگاهی کدامند. منظور از ایجاد نظم جدید همان نکته مهم برنامه‌ریزی برای توسعه است، برای این مهم باید به نکته مهم تر، که تبدیل نظم تحکیمی به نظم مبتنی بر آگاهی است توجه شود. اگر قانونگذار نتواند افاق‌های اجتماعی تبدیلات نظم تحکیمی به اقتاعی را در برنامه خود ملاحظه کند، ناچار است به سرعت بر روی قانون خود که در مرحله اول باید با تحکیم و فرامین رسمی ظهور پیدا کند تجدید نظر کند. می‌دانیم نیروهای تبدیل نظم تحکیمی به اقتاعی عبارتند از: آموزش، تکنولوژی (کار) و هنر. پس اولین و مهم‌ترین نکته در پژوهش‌های قانونگذاری، توجه به ظرفیت‌های تبدیلی نظم تحکیمی به اقتاعی می‌باشد. بعداً باز به این نکته باز خواهیم گشت.

نکته مهم دیگری که باید در مرحله اول با دقت بسیار مورد توجه قرار گیرد، آنست که قانونگذار قانونی تصویب نکند که بیش از ظرفیتی محدود (مثلاً یک تا دو درصد) از یک جامعه مجرم تلقی شوند، چراکه در این شرایط نه تنها تقدس و ارزش قانون از بین می‌رود، بلکه امکان تبدیلات مرحله بعدی بر روی نظم‌ها نیز میسر نخواهد شد (مقاومت در برابر آگاهی ایجاد خواهد شد). فرض کنید که در جامعه A قانونی تصویب گردید که درصد بالایی از جامعه مجرم از آب درآمدند اتفاقات مهمی که در این شرایط رخ خواهند داد شرح زیر می‌باشند:

۱- به صورتی طبیعی اکثر افراد جامعه به دلیل رعایت نکردن آن قانون مجرم خواهند شد.

۲- قانونگذار ناچار است که از تمام توان و نیروی نظامی خود برای اجرای قانون کمک بگیرد (تازه اگر چنین نیروی داشته باشد) بدین ترتیب جامعه فضای فرهنگی خود را از دست داده و فضایی نظامی پیدا می‌کند که بتدریج اساس آن بر ترس و دوگانگی استوار خواهد شد.

این نکته همان تعبیری بود که در آغاز این مقاله عنوان کردیم، یعنی سیاستمدار ناچار است با بحران ایجاد شده و خودساخته خود مقابله کند. و باز هم به ناچار باید به سراغ نظامیان رود.

۳- روابط معنوی و طبیعی قانونگذار با مردم تخریب شده و رابطه‌ای مادی جانشین آن خواهد شد.

۴- سطح روابط قانونگذار و قانون‌پذیر با عمق آن متفاوت خواهد بود و تابعی خواهد شد از حضور و یا عدم حضور نیروی نظامی. بدین ترتیب هرگاه نیروی انتظامی حضور داشته باشد، رفتار فرد با جامعه متفاوت با زمانی خواهد بود که وی حضور ندارد. بنابراین قدرت تحلیل قانونگذار از خواسته جامعه بشدت کاهش پیدا می‌کند.

۵- ارزش و قداست قانون از بین می‌رود. بدین ترتیب رابطه معنوی جامعه و فرد با قانون و طبعاً با دولت برهم می‌خورد، و رابطه‌ای مادی و مبتنی بر ترس بر روابط میان قانونگذار و جامعه حاکم خواهد شد. بسیار طبیعی است که چنین رابطه‌ای متکی به حضور عریان نظامی‌گری و یا غیر عریان و متکی به ترس خواهد بود.

۶- عدم اجرای قانون نوعی افتخار محسوب خواهد شد. بازهم طبیعی است که رابطه‌ای مبتنی بر ترس برای ایفای نقش قانون رابطه‌ای سالم نیست، بنابراین به صورت فطری رفتار ترس نفی می‌شود و این نوع نفی از طریق تخطی از قانون بروز می‌کند.

۷- قانون جانشین، خارج از اراده قانونگذار متولد می‌شود و این بدان معنی است که فرد دچار نوعی تناقض میان سطح خواسته اجتماعی و خواسته قانونگذار می‌شود و به صورتی طبیعی احساس ناامنی می‌کند. ورود حس ناامنی در فرد امکان تمرکز مولد سرمایه را که یکی از راههای تبدیل نظم تحکیمی به اقتاعی و جانشین شدن مدیریت کارآفرین بجای نظامیان است، از بین می‌برد.

۸- جامعه ناچار می‌شود برای اجرا نکردن قانون ناخواسته مبالغه به کارگزاران قانونگذار بپردازد، و این به

اثرات تحمیل بیشتر از ظرفیت قانون به جامعه.

معنی توزیع مالیات پرداختی به قانونگذار میان دو سطح قانونی و غیر قانونی و یا دو سطح معنوی و مادی است. بنابراین فساد یکی از تبعات تحمیل قانون بلا اجرا است. ۹- به دلیل ایجاد شرایط دوگانه در سیستم‌های اجرای قانون و نبود تناسب در حرکت میان این دو شرایط امواج بحران بوجود آمده و قانونگذار بناچار به سطوح نظامی برای ایجاد نظم بیشتر متکی می‌شود. ۱۰- و سرانجام مهم‌ترین اثر مجرم شدن عده زیادی

از افراد به سبب تدوین قانون غیر قابل جذب این است که رابطه فرد با قانونگذار برهم خورده و فرد توان انتقاد سازنده و محکم اجتماعی خود را به دلیل وجود نقطه ضعف از دست می‌دهد. این وضع بخصوص شرایط ویژه‌ای را میان مأموران سطوح پائین اجرایی و نظارت بر قانون با فرد تحمیل می‌کند که طی آن طرفین ضمن آگاهی از موقعیت خود به نوعی توافق و نه رهیافت به حقیقت تن می‌دهند.

اجرای قانون، و آگاهی اجتماعی در مرحله بعدی اجرای قانون است که برای این مقصود آگاهی از شرایط و نیروهای موجود اجتماعی

بسیار مهم خواهد بود، بدین معنی که شناخت ظرفیت نظم تحکمی جامعه و ظرفیت تولیدی - آموزشی شرط اول آن است. در حقیقت سیستم رهبری اجتماعی که از سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه تشکیل می‌شود، باید هر قانون را به عنوان پدیده‌ای موقت ملاحظه کند، بطوریکه روند زندگی یک قانون بتواند از مراحل تولد، اجرای تحکمی، تبدیل اجرای تحکمی به آگاهی اجتماعی و سرانجام تکرار سنتی یا تحول بعدی در آن عبور کند. شاید مهم‌ترین بخش اجرائی قانون همین فرآیند تبدیلات قانون متکی به تحکم به قانون، متکی به آگاهی است. شاید مهم‌ترین بخش این تبدیل بیرونی باشند که باید در تبدیلات قانون نقش بازی کنند.

نیروهای مهمی که می‌توانند یک قانون را از مرحله تحکم به آگاهی انتقال دهند عبارتند از:

۱- نیروهای کارآفرین خلاق، و یا سیستم‌های

کارآفرین و مولد؛ دستگاه تولیدی یک جامعه یا دستگاه تکنولوژیک آن دارای سه بخش پژوهش، تولید و توزیع است. طی این سه مرحله است که مقادیری دانش جدید در کار و کالا متمرکز شده و در جامعه توزیع می‌شود و می‌تواند به افزایش آگاهی اجتماعی بیانجامد. پس نیروهای مولد نیروهای اصلی تبدیلات نظم‌اند.

نکته بسیار مهم برای آنکه نیروهای مولد بتوانند نقش خود را در تبدیلات نظم‌ها بازی کنند، در تنظیم نوعی رابطه فعال میان قانونگذار، مجری و نیروهای کارآفرین است. می‌دانیم هر رابطه‌ای بر اساس نوعی مبادله تعریف می‌شود، بهترین مبادله برای تنظیم رابطه میان نیروهای مولد و سیستم سه گانه حکومتی، مبادله مالیات - امنیت است. این نوع از مبادله بخصوص اگر سیستم سه گانه حکومت بتواند میان نیروهای مولد رقابت ایجاد کند، می‌تواند بهترین شرایط را برای نیروی حکومتی که بتواند دست به تبدیل نظم بزند، فراهم کند.



۲- نیروهای آموزشی: این نیروها نیز می‌توانند در تبدیل نظم‌ها نقش بازی کنند بشرطی که بتوانند از نیروهای کار و تولید بهره‌مند شوند. مهم‌ترین نکته‌ای که در موفق بودن سیستم آموزشی برای نقش بازی کردن در تبدیل نظم‌ها دخیل است، ارتباط فعال وی با دو بخش پژوهش و تولید است. در حقیقت آموزش، نیروی سیاسی برای تبدیل نظم نام دارد، در یک سوی آموزش پژوهش وجود دارد که باید بتواند میان سطح خواسته قانونی و خواسته کارآفرینی و رقابت ارتباط برقرار کند و از سوی دیگر بتواند این محصول را در تولید و توزیع متبلور سازد.

۳- نیروی دیگر: سهم تبدیل نظم تحکمی به اقتاعی، هنراست. هنرمی تواند اقتاعی‌های بسیار وسیعی از نظم اقتاعی و معنوی را برای بشر نشان دهد و جلوه‌های بسیار وسیعی را در مقابل نیروهای دیگر اجتماعی به نمایش بگذارد.

لزوم حفظ ارزشهای معنوی جامعه

۴- نیروهای رفاهی و معنوی: نیروهای رفاهی شامل بهداشت، مسکن، حمل و نقل، فراغت و ... کیفیت زندگی نظیر ایمان و معنویت نیز بشرط تولیدی بودن جامعه می‌توانند نقش مؤثری در تبدیلات نظم بازی کنند. بخصوص باید به نقش حساس معنویت و ایمان توجه کرد. معنویت بخصوص همیشه در آن سوی نظم تحکمی قرار دارد و هیچ‌گاه با تحکم قرابت ندارد، بلکه نیروی آن عشق و ایمان است که باید گفت عالیترین نیروی تبدیل نظم تحکمی به اقتاعی است و می‌تواند شوق به دریافت آگاهی را هزار چندان کند. خطر همیشه در این جاست که این نیروی معنوی به حوزه و قلمرو تحکمی پای گذارد و ظرفیت معنوی خود را از دست بدهد. یکی از مهم‌ترین وظایف رهبری در یک جامعه حفظ قداست و ارزش‌های نیروهای معنوی جامعه است. این وظیفه هنگامی موفق خواهد بود که بتوانیم نیروی مزبور را در منطقه فرهنگی حفظ کرده و از آن وسیله‌ای برای ایجاد نظم تحکمی بوجود نیاوریم.

۵- سرانجام و بطور خلاصه می‌توان روند تبدیلی نظم تحکمی به اقتاعی را به ترتیب شرح زیر متذکر شد: ایشان عبارتند از: پژوهش، آموزش، تولید، توزیع، هنر، ایمان و معنویت. در حقیقت این روند است که می‌تواند منجر به گسترش ایمان و معنویت شود. مولانا روح معنویت را علم می‌نامد،

جان نباشد جز خبر در آزمون هر که او علمش فزون جانش فزون برای این هدف باید که هر پدیده تحکمی را به آگاهی اجتماعی تبدیل کنیم، بدون این تبدیلات همیشه این خطر وجود دارد که افق ایمان از آگاهی نهی شود و در معرض تبدیل به نیروی تحکمی قرار گیرد.

و سرانجام باید توجهی دقیق به معنویت جامعه کنیم، همانطوری که گفته شد، معنویت همیشه باید سرشار از معرفت و علم باشد و دائماً بر حجم علم و آگاهی در منطقه نظم اقتاعی و معنوی افزوده گردد. معنویت نیروی معرفتی و افق آینده را می‌گشاید، امید را زنده نگه‌میدارد و دامنه آن را گسترش می‌دهد، بدون چنین نیروی هیچ جامعه‌ای توان زندگی سرشار از امنیت و آسایش را ندارد. بهر تقدیر همیشه باید توجه داشت که چنین نیروی را از دست نداد.

۱- رجوع کنید به کتاب «از اطلاعات تا آگاهی» از نویسنده این مقاله